

ناصر براتی *

بازشناسی مفهوم خانه در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی

وقتی کلمه «خانه» به گوش می‌رسد، آنچه در ذهن جای می‌گیرد بدیهی و بی‌نیاز از تفسیر به نظر می‌رسد؛ ولی هرچند از نظرگاههای متعدد تعاریف گوناگونی دربارهٔ خانه، یعنی خصوصی‌ترین فضای زیست انسان، عرضه شده است، هنوز این پدیده جای بحث بسیار دارد. تعاریف و تفاسیر مفهوم خانه، در ظاهر، در همهٔ دنیا کم و بیش به یک صورت است؛ اما واقعیت آن است که اولاً نگاه جوامع و فرهنگهای مختلف به پدیده‌ای به نام خانه متفاوت است و ثانیاً مفهوم خانه نیز در طی تاریخ بسیار متحول شده است. امروزه پرداختن مکرر و مستمر به مقولاتی چون خانه‌سازی انبوه و خانه‌سازی صنعتی و اقتصاد مسکن، که از تبعات معماری مدرن است، ما را از مفهوم واقعی خانه بسیار دور کرده است و دیگر تقریباً کسی به چిستی و معنا و فلسفهٔ «خانه» نمی‌اندیشد. ما خانه می‌سازیم، زیرا صرفه در خانه ساختن است. گاه نیز خانه بدل به کالای مصرفی سودآور می‌شود. این سودآوری نیز ایجاب می‌کند که تا حد ممکن در مصرف مصالح صرفه‌جویی و از الگوهای استفاده شود که ساخت آن را در کوتاه‌ترین زمان عملی سازد. این طرز نگرش قطعاً در حسابگری تجاری مفید است، ولی آیا مصالح و حیات جامعه و ارتباطهایی که این فضا با آنها دارد چنین

★ عضو هیئت علمی دانشکدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین.

نگاهی را می‌پذیرد؟ نگاهی که سکونت و هستی و حرمت انسان را به نازل‌ترین حد ممکن کاهش می‌دهد و از او ابزاری برای تحقق منافع مادی می‌سازد که می‌باید زندگی در قفسهای زیبا یا مخروبه، ولی بی‌ریشه و بی‌ارتباط با ارزشها و احساسات و عواطف خود را به جان بخرد.

در این مقاله، به «خانه» و مفاهیم مادی و فرهنگی و تاریخی و ارزشی آن از منظر زبان، و با تأکید بر زبان فارسی، نظری می‌افکنیم و ابعاد مفهومی آن را در حد مقدور در معرض قضاوت اندیشمندان و صاحب‌نظران معماری و شهرسازی و زبان قرار می‌دهیم

۱. اهمیت فرهنگی خانه

مسلماناً، در میان همه اقوام و ملل و فرهنگهای جهان، خانه جایگاهی ویژه دارد. از آنجا که این مکان متضمن تشکیل نوعی از هم‌زیستی گروهی در بین انسانهایی است که با یکدیگر نسیتهای مشخص دارند، می‌توان آن را، بعد از سرپناههای اولیه، از قدیمی‌ترین اماکن بشری شمرد. راپوپورت^۱، اندیشمند معروف حوزه معماری و شهرسازی، در این باره می‌گوید که خانه بیش از آنکه ساختاری کالبدی باشد نهادی است با عملکرد چندبعدی. از آنجا که ساخت خانه خود امری فرهنگی است، شکل و سازمان آن نیز طبعاً متأثر از فرهنگی است که خانه محصول آن است. از گذشته‌های بسیار دور، خانه برای انسان چیزی بیش از سرپناه بوده و جنبه‌های معنوی و مذهبی در همه مراحل ساخت خانه تا استقرار در آن و استفاده از آن کاملاً مشهود است.^۲ هرچند خانه و جای آن تابعی از شرایط اقلیمی و دسترس به منابع و شکل زمین و امنیت بوده است؛ تنوع فراوان طرحهای مسکن در جهان نشان می‌دهد که آنچه نوع زندگی یا نوع مسکن را تعیین می‌کرده فقط محل و آب و هوا و مواد ساختمانی نبوده است؛ به‌ویژه در مناطقی که شرایط فیزیکی و مادی آنها همسان است، اما خانه‌ها تفاوت‌های عمده شکلی و سازمانی و عملکردی دارند.^۳ فرهنگها و جوامع سنتی در گذشته از دو نظام برای نظم‌دهی

1) Amos Rapoport

2) Rapoport, *House Form ...*, p 46.

3) *ibid*, p. 42.

محیط خود سود می‌جسته‌اند: یکی نظم هندسی و دیگری نظم مقدس (قدسی)؛ و البته این دو نظم جدا و منفک از یکدیگر نبوده‌اند؛ ولی امروزه ما شاهد جانشینی نظمهای فناورانه‌ایم که بدون ارتباط با نیازهای انسان و خارج از اراده و خواست وی، به شیوه زندگی و خواسته‌های او شکل می‌دهند.^۴

راپوپورت همچنین معتقد است که در جوامع سنتی، خانه و شکل و سازمان و تقسیمات فضایی آن را، قبل از آنکه اقلیم و مصالح و فناوری تعیین کنند، درک انسانها از جهان و حیات و نیز فرهنگ آنان، شامل اعتقادات مذهبی، ساختار قبیله و خانواده، سازمان اجتماعی، روش زندگی، و شیوه ارتباطات اجتماعی افراد، تعیین می‌کرده است. مسلماً جوامع در ساخت و سازهای خود امکان انتخابهای متعدد از میان الگوهای مختلف را داشته‌اند. آنچه در نهایت انتخاب شده فقط به واسطه محدودیتها و امکانات فیزیکی و بیولوژیکی نبوده است، بلکه فرهنگ نقش مؤثری در آن داشته است؛ و در غیر این صورت، این همه تنوع ساخت در خانه‌های دنیا وجود نمی‌داشت.^۵

ولی چرا و چگونه انسان تا این حد به جنبه‌های غیرمادی در ساخت خانه توجه داشته است؟ راپوپورت در این مورد به آراء لویس مامفرد^۶ اشاره می‌کند. مامفرد بر این نظر است که انسان قبل از آنکه حیوانی «ابزارساز» باشد حیوانی «نمادساز» است. دلیل این ادعای او آن است که انسان بسیار پیش‌تر از آنکه در ساخت ابزار مهارت پیدا کند به اسطوره و مذهب و آیین پرداخته است و بیشتر توان خود را در این راه صرف کرده است. به همین علت شاید برای تحلیل شکل خانه‌های انسانهای ابتدایی باید به جای معیارهای فیزیکی، معیارهای نمادین و غیرمادی اختیار کرد.^۷ رد فیلد^۸ نیز در اینکه نظم اخلاقی و معنوی جوامع اولیه بر نظم فناورانه آنها پیشی داشته با مامفرد هم عقیده است: «من خود قبل از این از جوامع امروزی یاد کرده‌ام که از لحاظ مصالح و امور فنی توسعه نیافته‌اند، ولی از حیث آداب و رسوم بسیار توسعه یافته‌اند.»^۹

این در حالی است که مکتبهای فکری معاصر، چه از نوع

(۴) راپوپورت، منشأ فرهنگی جامعه‌های زیستی، ص ۳۴.

5) Rapoport, *House Form* ..., p. 47.

6) L. Mumford

7) Rapoport, "House Form ...", p. 42.

8) R. Field

9) Rapoport, *House Form* ..., p. 43.

لیبرالیستی و چه از نوع سوسیالیستی، عمدتاً به خانه به چشم دستگاه یا ماشینی کاربردی نگریسته‌اند و مفهوم خانه نیز با توجه به کاربردهای آن تبیین شده است. به همین علت، بحث خانه استاندارد شده، که بتوان آن را تولید صنعتی و انبوه کرد، اهمیت خاص یافته است. با این نگاه، درباره انواع عملکردهای جزئی و تقسیمات و اندازه‌های خانه مفصلاً بحث شده است؛ بی‌آنکه نیازی به پاسخ این سؤال بسیار مهم و اساسی احساس شود که اصولاً خانه ماهیتاً و از دیدگاه فرهنگی چیست یا چه باید باشد؟^{۱۰} در دنیای ماشینی امروز، در بررسی‌های مربوط به خانه، برای نشان دادن اهمیت و نقش آن در زندگی انسان، اغلب به سه جنبه توجه و اشاره شده است: (۱) تأمین سرپناه؛ (۲) تأمین مکانی امن از لحاظ اجتماعی و اقتصادی؛ (۳) تأمین کالایی سرمایه‌ای.^{۱۱} ولی آیا واقعاً خانه در همین سه جنبه خلاصه می‌شود؟ و آیا معنای خانه در همین محدوده قابل تبیین است؟

۲. سکونت و مسکن به روایت مارتین هایدگر

از جمله فلاسفه معاصر، که در ضمن نقد خانه صنعتی و ماشینی به تبیین نظر خاص خود در این باره پرداخته‌اند، فیلسوف شهیر آلمانی، مارتین هایدگر^{۱۲}، است. هایدگر در جایی از تولید ماشینی برای رفع نیازهای بشر انتقاد کرده و گفته است: «در جهان توده‌ای امروز، با تولیدات انبوه و وسایل ارتباط جمعی و انواع سرگرمی‌های گسترده، جامعه جهانی به شکلی ناپیدا حق انتخاب را نه تنها از افراد، بلکه از فرهنگها نیز می‌گیرد و نوعی یک‌شکلی و همشکلی یک‌نواخت به همه تحمیل می‌شود.»^{۱۳} او در جایی دیگر طرز تفکر حسابگر و جزءنگر را علت چنین روندی در جهان دانسته است. از نظر او، تفکر حسابگر تفکری است که مشخصه علوم امروز و فعالیتهای روزمره ماست، تفکر حسابگر کل (وجود) را به شیء عینی بدل و از هم متلاشی می‌کند. این تفکر معطوف به تصرف اشیا جهان و سلطه بر آنهاست؛ و البته تفکری است که با «هستها» مرتبط است و نه با «هستی» و «وجود». هایدگر حتی تردید دارد که این نوع تفکر را اصولاً بتوان «تفکر» نامید.

(۱۰) نک: شوای، شهرسازی، تخیلات و واقعیات.

(۱۱) عابدین درکوش، نقش مسکن ...، ص ۵۵-۶۴.

12) Martin Heidegger (1889-1976)

(۱۳) مک کواری، مارتین هایدگر، ص ۶۵.

این همان تفکری است که مثال بارز عصر فناوری است و مسلماً آن نوع تفکری است که بیش از پیش ماشینها برای ما انجام می‌دهند.^{۱۴} هایدگر از نادر فیلسوفانی است که توجه خاصی به مفهوم واقعی و چیستی خانه دارد. او، در ضمن اشاره به مفهوم مسکن در زبان آلمانی، چنین نتیجه می‌گیرد که در زبان آلمانی، «ساختن» به معنای «پروراندن» و «سکونت» نیز هست. او از سکونتگاههای فعلی انتقاد می‌کند و معتقد است که ما معنای دقیق فعل پروراندن (ساختن)، یعنی سکونت گزیدن، را از دست داده‌ایم. در ادامه این بحث و با اشاره به معانی و ریشه‌های کلمه «ساختن» در زبان آلمانی، به مترادف بودن مفاهیم «سکونت» و «بودن» اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که در زبان آلمانی، «بودن» و «کاشتن (گیاه) و مراقبت (از آن)» و «ساختن» و «سکونت» — همگی در کلمه «مسکن» مستتر است.^{۱۵}

هایدگر در تلاش خود برای توجیه چیستی مسکن و سکونت به لغت گوتیک «wunian» اشاره می‌کند که به معنای «منزل کردن» و «اقامت گزیدن» و، در ضمن، «خوش حال بودن» و «در آرامش بودن» و «در صلح و صفا زیستن» است. هایدگر این «صلح» را نیز با رجوع به ریشه‌ها و مترادفهای آن در زبان آلمانی به معنای شخص آزاد و محفوظ از آسیبها و تهدیدها و، در نهایت، اداره شرایط حیاتی زندگی انسان می‌یابد. بدین ترتیب، مدعی می‌شود که کلمات «مسکن»، «حمایت»، «صلح»، «آزادی» در ابتدا (حداقل در زبان آلمانی) یکی بوده است.^{۱۶} سپس ادعا می‌کند که مسکن به آن علت به امر سکونت تحقق می‌بخشد که ما می‌توانیم بسازیم و در این ساختن است که قدرت و توان انسان متمرکز می‌شود و ساختن خانه سبب می‌شود تا زمین و آسمان و باقیها و فانیها با سادگی خود در آن گرد آیند. هایدگر سپس نتیجه می‌گیرد که حیات مادی و معنوی انسان در خانه شکل می‌گیرد و جریان می‌یابد.^{۱۷}

از نظر هایدگر، سکونت خود نشانه روشن و بارز وجود است — وجودی که انسان در نسبت با آن فانی است. وی تفکر را امری ضروری در پدیده سکونت و مسکن می‌یابد و می‌گوید که سکونت

(۱۴) همان، ص ۱۲۴-۱۲۵.

(۱۵) شوای، شهرسازی، تخیلات و واقعیات، ص ۴۳۴-۴۳۵.

(۱۶) نوربرگ-شولتز، هستی، فضا و معماری، ص ۶۸.

(۱۷) شوای، شهرسازی، تخیلات و واقعیات، ص ۴۳۶-۴۳۷.

کردن حاصل اندیشیدن و ساختن است؛ ولی اگر این دو، اندیشه و ساختن، در کنار یکدیگر قرار نگیرند، سکونت تحقق نخواهد یافت. بدین ترتیب، سکونت در اشکال امروزی آن از نظر هایدگر بی‌ریشه است و تا به مفاهیم عمیق و ریشه‌های واقعی خود متصل نشود، محقق نخواهد شد.^{۱۸}

۳. هستی و خانه و زبان

از حدود صد سال پیش، روان‌شناسان بحثی در تعریف محیط و فضا طرح کرده‌اند که هدف از آن نشان دادن این است که فضا و ماهیت آن، در ضمن آنکه یک جنبه تفکیک‌ناپذیر فیزیکی دارد، به فرایندهای روان‌شناختی و فرهنگی مربوط است.^{۱۹} با این نگره جدید، مشخص می‌شود که فضای زیست انسان، به‌ویژه خانه و مسکن، معنایی فراتر از سرپناه برای او دارد؛ به طوری که هستی او با هستی این نوع فضاها عجین شده است. در نتیجه، از آنجا که فضا به مفهوم فیزیکی و ریاضی آن، تنها اندکی از نیازهای انسان را برطرف می‌سازد؛ با توجه صرف به آن، بخش معینی از موجودیت بشر، یعنی علایق و احساسات و ارزشها و عواطف مربوط به محیط زیست او، رو به نابودی می‌نهد.^{۲۰} مسکن خود مهم‌ترین فضای زیستی انسان است که ابعاد متعددی دارد— ابعادی که برخی از آنها در نظامهای برنامه‌ریزی و طراحی فعلی نادیده گرفته شده است.

اگر بخواهیم مسکن را در نسبت با هستی انسان بررسی کنیم، باید ابتدا به این نکته توجه کنیم که چون درک بشر از محیط خود وابستگی تام به موضوع مراکز محیطی و ارتباطهای ذهنی-عینی آنها با یکدیگر دارد، اهمیت خانه به منزله اولین و مهم‌ترین نقطه و مرکز در جهان برای کودک جایگاهی بسیار مهم می‌یابد، به نحوی که می‌توان خانه را مرکز دنیای فرد نامید. در واقع، کودک دنیای ناشناخته و تا حدی هراس‌انگیز بیرون از خانه را به شرطی می‌شناسد که خانه نقطه عطف و تنها مرکز شناخته شده و مطمئن جهان باشد.^{۲۱} لذا او خود را «در خانه» محور جهان می‌یابد و در این قلمرو ذهنی، به ادراک و

(۱۸) همان، ص ۴۳۷-۴۳۹.

(۱۹) نک: نوربرگ-شولتز، ص ۷-۱۴؛

مرتضوی، روانشناسی محیطی؛ Barati, "Holistic Reading...".

(۲۰) نک: نوربرگ-شولتز، هستی، فضا و معماری، ص ۱۰.

(۲۱) همان ص ۳۱-۳۲.

شناخت جهان می‌پردازد. این امر مبین این واقعیت است که خانه از نظر محیطی و فضایی نقطه معلوم و ثابت و، مهم‌تر از همه، معیار شناخت هستی و جهان است. بعلاوه، خانه فضایی است که کودک انسان در آنجا یاد می‌گیرد که وجود خود را در دنیا دریابد؛ و در نهایت، در خانه است که هویت خود را بازمی‌یابد.^{۲۲}

بنا بر این می‌توان نتیجه گرفت که هستی بشر همان فضای هستی است که به شکل و نقش محیط زیست قابل فهم بستگی دارد. چنین محیطی به واسطه مفهوم بودن خود قابل تفسیر و تأویل خواهد بود. تجربیات علمی نشان داده‌اند که محیطی غنی و توسعه یافته در افزایش قوای دماغی و هوش مؤثر است. شاید به همین علت باشد که انسانها محیطهای پیچیده و ترکیبی را بر محیطهای ساده ترجیح می‌دهند.^{۲۳} از نظر هایدگر، تأویل نیز همیشه بر اساس فهمی پیشینی صورت می‌پذیرد. ما قبل از آنکه بتوانیم تأویل کنیم می‌باید نوعی چارچوب مرجع داشته باشیم. این امر را می‌توان شیوه خاصی از دیدن و تصور کردن پدیدارها نامید.^{۲۴} اما در اینجا سؤال این است که این چارچوب مرجع خود از کجا حاصل می‌شود؟ سعی در یافتن پاسخ این سؤال ما را به قلمرو فرهنگ و زبان می‌کشاند.

گادامر^{۲۵} در تشریح فهمیدن و درک «انسان» و چگونگی تحقق آن بر دو جنبه این فهم تأکید کرده است: یکی جنبه تاریخی آن، که آن را تاریخ‌گرایی می‌خوانند، و دومی جنبه زبانی آن.^{۲۶} مفهوم گفته او آن است که اگر می‌خواهیم درک و شناخت درستی از انسان داشته باشیم، باید به او از منظر تاریخ و زبانش بنگریم به همین علت است که می‌توان ادعا کرد که «هر اندازه قومی پیشرفته‌تر است، لغتش وسیع‌تر و غنی‌تر است.»^{۲۷}

انسان از طریق فهم اشیا آنها را به درون جهان خود، که زائیده فرهنگ و زبان اوست، می‌آورد؛ ولی این فهم اشیا، از سویی، مربوط کردن آنها به تمامیت فهمی است که فرد از قبل دارد. به قول هایدگر، ما در جهانمان برای شینی جایی تعیین کرده‌ایم و آن را با دیگر اشیا آنجا مرتبط کرده‌ایم؛ و در انجام دادن این کار، ما قبلاً معنایی

۲۲) همان، ص ۵۷.

۲۳) همان، ص ۶۲؛ مرتضوی، روانشناسی محیطی.

۲۴) مک‌کواری، مارتین هایدگر، ص ۷۸.

25) Hans Georg Gadamer (1900-2002)

۲۶) احمدی، هرمنوتیک، ص ۱۰۰.

۲۷) سیاسی، «مقدمه»، ص ۶.

نیز برای آن تعیین کرده‌ایم. معانی به دلخواه به اشیا چسبانده نمی‌شوند، آنها متضمن ارتباط دادن اشیا با آن جهان فهم‌اند که ما از قبل با خودمان می‌آوریم.^{۲۸}

جهان مورد نظر هایدگر زبانی است و هر زبانی بنا بر تجربیات خاص فرهنگی-تاریخی اهل آن چنین جهانی را برای اهلیش می‌سازد. انسان برای درک این جهان واحد و کلی مجبور به تقطیع آن به پاره‌های متعدد است. ادراک این جهان فرهنگی-زبانی از راه درک این پاره‌ها و نظام خاص ارتباطی آنها میسر می‌شود و هریک از این پاره‌ها در واقع یک مفهوم^{۲۹} به دست می‌دهد. مفهوم خود یک حوزه معنایی است که از این تقطیع حاصل شده است؛ یعنی هر پاره این جهان به اعتبار داشتن یا نداشتن صفات یا ویژگیهایی از دیگر پاره‌ها جدا شده است. این ویژگیها در واقع همان مؤلفه‌های معنایی یک مفهوم است که در واژه نهفته است.^{۳۰} رد و بدل افکار و تجارب فضایی در بین دو انسان منوط به وجود بسترها و زمینه‌های مشترک است. زبان هم در ایجاد این زمینه‌ها و هم در تبادل آنها اثر مستقیم دارد. یکی از کارهای زبان شکل‌دهی به تصاویر و انگاره‌های ذهنی مشترک در بین افراد است که بر اثر تعامل بلندمدت در طی تاریخ حاصل شده است.^{۳۱}

زبان و فرهنگ و محیط، به ویژه محیط انسان‌ساخت، ارتباط و پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند و توسعه یا زوال هر یک اثر مستقیم در دو دیگر خواهد داشت.^{۳۲} انسان در زبان خود را بیان می‌کند؛ یعنی هستی-در-جهان خود را؛ و با دیگری نیز به همین گونه تفهیم و تفهم می‌کند. بیان کردن و تفهیم و تفهم نیز همان قدر در ذات زبان نهفته است که دلالت کردن؛ اما بیان کردن و تفهیم و تفهم خصلت متمایز انسانی و وجودی دارند.^{۳۳} هایدگر نیز، چون گادامر و دریدا^{۳۴}، معتقد است که واژه صرفاً نشانه نیست، بلکه وسیله‌ای است که از طریق آن اشیا و کل جهان برای انسان آشکار و موجود می‌شود؛^{۳۵} ولی این امر نیز خود نسبی است و خاص هر فرهنگ است. لذا می‌توانیم از زبان-فرهنگ-جهانهای ویژه نام ببریم در این صورت، هر پدیده محیطی در هر زبان-فرهنگ-جهان معنای خاص خود را دارد که در

۲۸) مک‌کواری، مارتین هایدگر، ص ۷۷-۷۸.

29) concept

۳۰) جهانگیری، زبان: بازتاب زمان...، ص ۱۱-۱۳.

31) Levelt, "Perspective Taking...", pp. 77-78.

۳۲) براتی، «رابطه متقابل...».

۳۳) مک‌کواری، مارتین هایدگر، ص ۱۴۳.

34) Jacques Derrida (1930-)

۳۵) قیطوری، «زبان، نشانه و معنی»، ص ۱۰۶؛ مک‌کواری، مارتین هایدگر.

خاص خود را دارد که در ساختار کلی آن، و در ارتباط با سایر عوامل مادی و معنوی دیگر در آن ساختار، حاصل شده است. در این میان، زبان نقشی بسیار مهم دارد. هایدگر زبان را «خانه هستی» می‌نامد. وی حتی در برخی از مقالات متأخرش به یکی شمردن زبان و هستی نزدیک شده است؛^{۳۶} تا آنجا که، به جای این نظر که انسان خود را در زبان بیان می‌کند، می‌گوید: زبان (از طریق انسان) خود سخن می‌گوید... یا ما سخن نمی‌گوییم بلکه سخن ما را می‌گوید.^{۳۷} بدین ترتیب، از یک سو، خانه با سکونت و، از سوی دیگر، زبان با هستی برابر قرار گرفته است. اگر این روابط را بپذیریم، اهمیت خانه در زبان آشکار می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، به کنکاش در زبان غنی فارسی می‌پردازیم تا از کنار هم چیدن معانی خانه و مسکن در این زبان، تصویر نسبتاً روشنی از این مفهوم در این زبان و فرهنگ ایرانی به دست آوریم. این امر از آنجا ممکن است که در هر زبانی، و از جمله در فارسی، با گذشت زمان، دانشی که در قالب یافته‌های مرتبط با هستی و جهان‌بینی و نیز تجربیات عملی حاصل شده به شکل واژه در زبان ذخیره گشته و از نسلی به نسل بعد منتقل شده است. ادامه حیات و کمال فرهنگی هر جامعه‌ای منوط به استمرار همراه با تحول این فرایند است. حال باید دید ما در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این خصوص تا کجا پیش رفته‌ایم و به خصوص نسل معاصر در این فرایند چه نقشی داشته است.

۴. مفهوم «خانه» در زبان فارسی

واژه «خانه» شاید مهم‌ترین کلمه‌ای باشد که برای شناخت مفهوم زیست در هر فرهنگ باید به آن پرداخت. این کلمه در دالان هزارتوی فرهنگ و در ادوار مختلف بر مفاهیمی مشترک و گاه متعدد دلالت می‌کرده است، تا به امروز که این کلمه و دیگر مترادفهای آن در یک معنا و تهی از مفهوم اصلی آن به کار می‌روند. شناخت معنا و مفهوم این واژه و هم‌خانواده‌های آن می‌تواند گشایشی باشد برای درک

۳۶) همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۳۷) همان، ص ۱۴۵؛ خاتمی جهان در اندیشه هایدگر، ص ۲۳۵.

صحیح فرهنگ معماری این مرز و بوم در امر مسکن و سکونت. در این قسمت، برای بررسی واژه «خانه» در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، ابتدا کلیه کلمات مترادف با «خانه» را از لغت‌نامه دهخدا استخراج کرده و در کنار یکدیگر آورده‌ایم. هر چند تقدم و تأخر زمانی مصطلح شدن این لغات خود مهم و موضوع تحقیقی مستقل است، در اینجا تنها به طرح این لغات و معانی آنها خواهیم پرداخت. در قسمت دوم، ابتدا کلمات دال بر انواع خانه از لحاظ نوع مصالح و سپس به لحاظ کمیت و اندازه و در آخر از حیث کاربری بررسی شده است. در بخش سوم نیز، واژه‌های مربوط به فضاهای خانه و مترادفهای آن ذکر شده است.

بخش اول: «خانه» و مترادفهای آن در زبان فارسی

بیتا: این کلمه به لغت *زند و پازند* به معنای خانه است. پهلوی این کلمه «خانک» (خانه) است.^{۳۸} ظاهراً ریشه این کلمه به زبان پهلوی باز می‌گردد: *byta*؛ و در چند زبان دیگر نیز با کمی تغییر وجود داشته است: در زبان عبری، «بیت» و در زبان فنیقی، «بت» و در زبان آرامی، «بیتا» و در سریانی، «بیت» تلفظ می‌شده است.^{۳۹} کلمه عربی «بیت»، به معنای خانه، نیز احتمالاً از «بیتا» اخذ شده است.

بیت: این کلمه در عربی و در فرهنگهای *ناظم‌الاطباء* و *ترجمان القرآن و آندراج* به معنای خانه آمده است. «بیت» همچنین به سرای و مسکن و محل سکونت و جای باش اطلاق شده است.^{۴۰} در *غیاث*، این کلمه به معنای خانه است؛ و این مأخوذ است از بیتوته‌ای که به شب گذراندن باشد، چون اکثر اوقات بیتوتت در خانه است. لهذا خانه را «بیت» گویند. «بیت» مصدری عربی است که به معنای به شب کردن و همچنین به معنای زناشویی کردن آمده است. جمع این کلمه «ابیات» و «بیوت» و جمع جمع آن «ابیات» و «بیوتات» و «ابیوات» است. این کلمه به صورت اسم خاص به معنای کعبه به کار می‌رود؛ و همچنین به معنای گور، قبر، فرش‌خانه، عیال و خانگیان مرد، دودمان، قصر، کوشک، شرف، مرد شریف، و در اصطلاح نجومی، برج یا بروجی که

۳۸) لغت‌نامه دهخدا، ذیل بیتا.

۳۹) سعید عریان، *واژه‌نامه...*، ص ۵۵-۵۶.

۴۰) لغت‌نامه دهخدا، ذیل بیت.

قوت حال کواکب در آن برج یا برجها باشد و دو مصراع از شعر آمده است.^{۴۱}

جا: اسم فارسی است و به مفهوم مکان و مقام به کار می‌رود. همین‌طور به معنای محل، معان، مستقر، موضع آمده است.^{۴۲} «جا» را به صورت «جای» نیز آورده‌اند که اسم فارسی است و به معنای جا و مقام و نیز مطلق مکان است. دیگر لغات مترادف با جای عبارت است از: مکان، خانه، محل، منزل، بقعه، آرامگاه، موضع، مأوا، معان، حیّز، مَشا، ثویّه، موقع، مَهبِج، مقامه، معدن، مقر، مجلس.^{۴۳}

جای باش: اسم مرکب و ترکیب اضافی است به معنای خانه و سرا و منزل؛ و مجازاً به معنای وطن آمده است.^{۴۴}

- (۴۱) همان‌جا.
(۴۲) همان، ذیل جا و جای.
(۴۳) همان‌جا.
(۴۴) همان، ذیل جای‌باش.
(۴۵) همان، ذیل جا و جای.
(۴۶) همان‌جا.
(۴۷) همان، ذیل خانه.

جایگاه/جایگه: اسم مرکب است و به معنای مکان استقرار، مکان مسکن، خانه، مقام، منزل، جا، محل به کار رفته است. «جایگاه» هر محلی را گویند که در آنجا چیزی ثابت شود یا محلی که شامل چیزی باشد.^{۴۵} دیگر کلمات مترادف با این لغت عبارت است از: مقر، حیّز، موضع، موطن، موقع، معان، معدن، مسکن، ضناه، زُلُفِی، ضنیء و مَرکَن. همچنین به معنای منزلت، مرتبه، مقام، مکانت، پایه، مقدار، رتبت، مرتبت، منصب، پایگاه، قدر، میزان فرصت، مجال، وقت آمده است.^{۴۶}

- 48) xânak
49) xânağ
50) byta
(۵۱) نک: عریان، واژه‌نامه ... ص ۵۵-۵۶.

خانه: جایی است که آدمی در آن سکنی می‌کند.^{۴۷} در پاورقی این مدخل در لغت‌نامه دهخدا، ذکر شده است که در زبان پهلوی این کلمه «خانک»^{۴۸} یا «خانگ»^{۴۹} است که هم‌معنا با «بیتا»^{۵۰} است.^{۵۱} این کلمه در زبان ایرانی قدیم âhana (جا و محل) است که از ân و hân گرفته شده است، چون آن را از مصدر اوستایی «کَن»^{۵۲} (کندن) مشتق دانسته‌اند. در پازند نیز، «خانک»^{۵۳} و، در شکاشمی، «خَن»^{۵۴} و، در وخی، «خون»^{۵۵} و، در زبایکی، «خَه»^{۵۶} یا «خَن»^{۵۷} و، در سنگلیچی، «خن»^{۵۸} و، گیلکی، «خانه»^{۵۹} و، شه‌میرزادی «خَنَه»^{۶۰} یا «خونَه»^{۶۱} و نهایتاً معرب آن «خانه» است. «خانه» در قدیم به معنای بیت عربی و اطاق امروزی استعمال می‌شد و سرای به معنی دار عربی و خانه امروزی. «خانه» همچنین به معنای منزل و مستقر است. خانه در معانی مختلف با لغات متعددی

- 52) kan
53) xânak
54) xan
55) xun
56) xa
57) xan
58) xan
59) xânae
60) xaña
61) xuña

مترادف است، از جمله: سرا، منزل، مستقر، بیت، اطاق، دربار پادشاهی و سرای سلطنتی، خانواده، دارالحکومه، محبس، دنیا، مقبره، گور، همسر، میدان، آشیانه، کعبه، وطن و بلد.^{۶۲}

از دیگر مترادفهای این کلمه لغت «خان» است.^{۶۳} مخفف کلمه «خان» «خَن» است. «خَن» به معنای خانه و بیت است، خواه در روی زمین و خواه در زیرزمین باشد. «خان» همچنین به معنای خانه زیرکستی به کار رفته است.^{۶۴} کلمات «وثاق»، «تپه‌ریگ»، «چادر»، «خیمه»، «خرگاه»، «سراپرده شاهانه»، «توده غله»، «زبان»، «پرده عنکبوت»، «قسمت»، «حصه»، «سوراخ»، «لانه جانوران»، «کوره گچ‌پزی»، «جعبه‌های کوچک» و «کشوی میز»، «منبع»، «پوشش»، «حضر» و «برج» از جمله مترادفهای لغت «خانه» است. ضمناً به هر یک از قطعات مسمط که بر یک قافیه‌اند «خانه» می‌گویند.

دار: اسم عربی و به معنای خانه است و جمع آن «دور»، «دیار»، «ادور»، «ادوره»، «دوران»، «دیران». همچنین به معنای دیوان و اداره و جهان به کار می‌رود؛ چنان که گویم دار دنیا، دار آخرت، دار فنا، دار بقا؛ و معنای شهر و قبیله نیز می‌دهد.^{۶۵}

(۶۲) لغت‌نامه دهخدا، ذیل خانه.

(۶۳) همان، ذیل خان.

(۶۴) همان، ذیل خن.

(۶۵) همان، ذیل دار.

(۶۶) همان، ذیل دهکده.

(۶۷) همان، ذیل ربع.

(۶۸) همان، ذیل رباع.

69) srada

70) sradha

71) srahak

72) srah

دهکده: اسم مرکبی است از «ده» + «کده» و به معنای خانه‌ای است که در ده واقع است.^{۶۶} این لغت به معنای قریه، ده، روستا، دیه، ده کوچک نیز آمده است.

ربع: اسم عربی و به معنی سرای است و جمع آن «رباع»، «رُبوع»، «أربع»، «أرباع»؛ و همچنین به معنای خانه است در هر جا باشد. فرودآمدنگاه و منزل و محله و آنچه در اطراف خانه باشد و جای اقامت در ایام بهاری است؛ و به معنای بستان‌سرای معشوق و قبیله و یاران و اعوان و جماعت مردم هم آمده است.^{۶۷} این کلمه همچنین به معنای مرد میانه و میانه بالا آمده و جمع آن «ربعات» است. کلمه «رباع»، که جمع دیگر این کلمه است، به اهل خانه گفته می‌شود.^{۶۸}

سرا: این کلمه از پارسی باستان «سراده»^{۶۹}، در اوستا، «سراذه»^{۷۰} است. در ارمنی عاریتی و دخیل آن «سرهک»^{۷۱} و «سره»^{۷۲} و عربی عاریتی و دخیل آن «سرداق» و به معنای خانه، بیت، کوشک، قصر،

بنای عالی است و همچنین به معنای بارگاه، منزلگاه، اندرون، حرم، خانه به کار رفته است. در فرهنگ رشیدی آمده است: «آنکه فقط لفظ 'سرای' به معنای 'مسافرخانه' در پیش مردم مستعمل است ظاهراً درست نباشد. به جای آن، مهمان‌سرای باید گفت.» این کلمه به معنای خانه سپنجی نیز هست، همین‌طور که «سرای» به معنای خانه و بیت و دار و منزل ذکر شده است.^{۷۳} ملاحظه می‌شود که در اول، کلمه‌های «سرا» و «سرای» از لحاظ کیفی بالاتر از مدلول کلمات سابق‌الذکر بوده و به دربار پادشاهان و بناهای عالی و حتی جهان نیز اطلاق می‌شده است. در مقابل، کلمه «دربار»، علاوه بر معانی عمارت و بارگاه و سرای، به معنای بیت و خانه و مسکن ذکر شده است.^{۷۴} همچنین این کلمه به معنای اهل خانه، دودمان، خانواده، اثاثیه خانه، میهن و وطن به کار رفته است. کلمه «سراجه» نیز اسم مصغر از «سرا» (سرای) + «چه» (پسوند تصغیر) است و معنای آن سرای کوچک و سرای خرد و خانه کوچک است. همچنین این کلمه به معنای نوعی از قفس مرغان و خیمه کلان و نوعی ساز و کنایه از دنیا است.^{۷۵}

شم: به معنای خانه زیرزمینی و همچنین کاروان‌سرا و جای باش ستور.^{۷۶}

قرارگاه: اسم مرکب (عربی و فارسی) است که در لغت‌نامه هم‌معنا با مسکن، منزل، خانه، مأوا، جایی که در آن قرار گیرند معرفی شده است. همچنین به این معانی است: جای استراحت و آرامش، آرامگاه، آنجا از خانه که محل استراحت و آرامش است.^{۷۷}

کاز: به معنای زمین کنده که چهارپایان را در آن کنند، موضعی که در کوه و بیابان برکنند به شب تا مردم و چهارپایان در آنجا باشند، جای بر زمین فروکنده در بیابانها و کوهها که شب چهارپایان اندر آن کنند و کاروان نیز در رود و به تازی آن را «مغاره» گویند. همچنین خانه‌ای را گویند که از چوب و نی و علف باشد و مانند خانه‌ای است که مزارعان و پالیزبانان بر کنار زراعت و پالیز سازند. مترادفهای آن «کوخ»، «آغل»، «کاج»، «کاژ» است.^{۷۸}

کازه: نشستگاهی که پالیزبانان از چوب و گیاه سازند جهت

(۷۳) لغت‌نامه دهخدا، ذیل سرا و سرای.

(۷۴) همان، ذیل دربار.

(۷۵) همان، ذیل سراجه و سراجه.

(۷۶) همان، ذیل شم.

(۷۷) همان، ذیل قرارگاه.

(۷۸) همان، ذیل کاز.

آنکه به وقت باران در آن جا نشینند، سایه‌گاه، سایبان، کومه، کوخ، الاچوق، الاچیق، تواره، سقیفه ناطور، عرزال، خرپشته، صومعه. عموماً به معنای خانه و منزل آمده است. معنای دیگر این کلمه نشستگاه چوبین، یعنی خانه‌ای است که از تخته سازند و آن را «تالار» خوانند. این کلمه همچنین به معنای کمینگاه صیاد است که از شاخ درخت سازند و آن را آفتاب‌خانه صیاد هم گویند. در پاورقی این مدخل در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «در سغدی، کلمه‌ای است که آن را knwkh خوانده‌اند، به معنای کلبه (خانه‌ای در صحرا). هنینگ^{۷۹} گوید: 'می‌توان kzwxh خواند که معادل کازه (kâza) فارسی است.'^{۸۰}

کاژه: به معنای خانه و منزل و مقام و نیز کمینگاه صیاد است.^{۸۱}

کاشان: کاشانه، خانه، و نیز به معنای منزل زمستانی هم آمده است.^{۸۲}

کاشانه: به معنای طرز، رواق، بیت کالفسطاط. همچنین به معنای کاشان، خانه زمستانی، خانه، دارالشفاء، خانه کوچک و محقر آمده است. این لفظ را بر آشیانه مرغان نیز اطلاق کنند. در لغت‌نامه دهخدا آمده است که این لغت در اصل به معنای خانه‌ای است که شیشه‌ها را برای روشنی در تاب‌دانهای آن تعبیه کرده باشند، مرکب از «کاش» به معنای شیشه و «انه»، که کلمه نسبت است؛ و بعد از آن به معنای مطلق خانه و نیز آشیانه مرغان نیز به کار رفته است.^{۸۳}

کاشه: همان «کاژ» و به معنای کازه است؛ و آن خانه‌ای باشد علفی که بر کنار کشت و زراعت سازند. کومه. این کلمه به معنای یخ تئک و نازک نیز آمده است؛ زیرا این گونه یخ به شیشه شفاف شباهت دارد. کاشه به معنای شیشه هم آمده است.^{۸۴}

کاط: به معنای کاشانه است.^{۸۵}

کد: به معنای خانه باشد و به عربی «بیت» خوانند؛ و آن را «کت» نیز گویند، چه در پارسی «تا» به «دال» مبدل می‌شود. در حاشیه این مدخل آمده است: اوستایی این کلمه kata (کنده)، پهلوی katak (خانه)، وخی ket، سریکلی ced، و شغی cid است. این کلمه ضمناً به معنای ده و دهکده و تخت آمده است.^{۸۶}

79) Hening

۸۰) لغت‌نامه دهخدا، ذیل کازه.

۸۱) همان، ذیل کاژه.

۸۲) همان، ذیل کاشان.

۸۳) همان، ذیل کاشانه.

۸۴) همان، ذیل کاشه.

۸۵) همان، ذیل کاط.

۸۶) همان، ذیل کد.

«کد» در اشکال «کده»، «کت»، «قد»، «قند»، «کند»، «کنده»، «کذ»، «کث» هم آمده است. «کد» به صورت پیشوند بر سر اسما می‌آید و معنای خانه و محل و ده می‌دهد، چون کدخدا (خداوند خانه و ده و غیره) و کدبانو (خانم خانه)؛ و به صورت پسوند به آخر اسما می‌پیوندد و معنای محل و جا و مقام می‌دهد، چون بتکده.^{۸۷}

کهنبار: («گهنبار» یا «گاهنبار» یا «گاه‌باره») به معنای خانه و منزل و بیت آمده است و بارگاه را نیز گویند. به گفته زردشت، کهنبار هر دوره‌ای (روزی) است که بخشی از خلقت آفریده شده است و ایرانیان قدیم آنها را با روزهای خاصی برابر می‌دانستند و جشن می‌گرفتند.^{۸۸}

مأبد: به معنای جا و مکان و خانه و مسکن است.^{۸۹}

مان: خانه را گویند و نیز خان و مان اتباع است. در پهلوی، کلمه «مان» به معنای خانه و مسکن و، در پارسی باستان، «مانیا» به معنای خانه و سرای است. در پهلوی، به جای «نمانه» اوستایی، کلمه «مان» (خانه) را به کار برده‌اند. «مانیشن»، «مانیشت» (منزل)، «مانپان»، «مانیستن»، «مانیشتن» (منزل کردن)، و «ماندن» فارسی نیز از همین ریشه است. «مان» اسباب و ضروریات خانه را نیز گویند. همچنین به معنای اسباب خانه و اثاث البیت است. «مان» به معنای خداوند و آغا، آقا و ارباب اهل و عیال و خاندان، مال موروثی و میراث و همچنین به صورت پسوند در کلمات مرکب به معنای خانه و محل و جای («دودمان، کشتمان») آمده است. ریشه «دمانه» در گاتها و «نمانه» در دیگر بخشهای اوستا نیز همین معنا را می‌دهد. این کلمه به معنای باقی و ابدی و جاویدان هم آمده است.^{۹۰} در کتاب *دانشنامه مزدیسنا* نیز آمده است که کلمه «مان» «در اوستا، به صورت 'نمان' و 'دمانه' نیز آمده {که} به معنای خانه است... و 'نمانیه' نام ایزدی است که نگهبانی خان و مان یا خانواده سپرده به اوست.^{۹۱} در اوستا، کلمه «مانه» نیز همان «مان» است به معنای اسباب خانه و ضروریات خانه و منزل که به معنای منزل و خانه هم آمده است.^{۹۲} بدین ترتیب، «خان‌ومان» اسم ترکیبی است که از دو کلمه «خان» به معنای خانه و «مان» به معنای مذکور ساخته شده است.^{۹۳}

(۸۷) همان، ذیل کد، کده، کت، قد، قند، کند، کنده، کذ، کث.

(۸۸) همان، ذیل کهنبار.

(۸۹) همان، ذیل مأبد.

(۹۰) همان، ذیل مان.

(۹۱) اوشیدری، *دانشنامه مزدیسنا*، ص ۴۲۲.

(۹۲) *لغت‌نامه دهخدا*، ذیل مانه.

(۹۳) همان، ذیل خان‌ومان.

مأوا: در عربی، اسم و به مفهوم جای بودن است که با لفظ «دادن» و «ساختن» و «گرفتن» و نیز به «مأوا شدن» به کار می‌رود. همچنین معنای مسکن، منزل، خانه، لانه، جایگاه، مقام، جای اقامت، مکان، و جای سکونت می‌دهد.^{۹۴}

مبَاءَه: به معنای جای باش، منزل و آرامش جا و خانه و منزل باش، خانه زنبور عسل در کوه، جای بچه در رحم، جای باش گاو و شتر آمده است.^{۹۵}

مَثَوَا: مقامگاه و منزل و جای باش است. «مَثَوَا» (جمع آن «مَثَاوَى») اسم عربی است و به جای آرام و قرارگاه اطلاق می‌شود. دیگر مترادفهای «مَثَوَا» عبارت است از: اقامت، جای، منزل، مقام، پناهگاه، مأوا.^{۹۶}

مَحَط: اسم عربی است و به منزل، موضع و منزل، جای فرود آمدن و محل فرود آمدن گفته شده است.^{۹۷}

مسکن: از زبان عربی به زبان فارسی وارد شده و به معنای جای باش و خانه، منزل و بیت، جای سکونت و مقام و آرام، آرامگاه، مقر، جای، جایگاه و نشیمن آمده و جمع آن «مساکن» است.^{۹۸} کلمه «مسکن»، که صفت است و از همین ریشه گرفته شده، به معنای درفشاننده ذکر شده است و به معنای آرام‌بخش، آرام‌ده، ساکن‌کننده، آرام‌کننده، و آرامش‌دهنده است.^{۹۹}

(۹۴) همان، ذیل مأوا.

(۹۵) همان، ذیل مباءه.

(۹۶) همان، ذیل مَثَوَى.

(۹۷) همان، ذیل محط.

(۹۸) همان، ذیل مسکن.

(۹۹) همان، ذیل مسکن.

(۱۰۰) همان، ذیل معان.

(۱۰۱) همان، ذیل مقام.

(۱۰۲) همان‌جا.

(۱۰۳) همان‌جا.

معان: جایگاه، جای باش، منزل، محل، مکان، جای، جایگاه.^{۱۰۰}

مقام: مصدر عربی و به مفهوم اقامت و آرام کردن به جایی و ایستادن است. «مَقَام» و «مَقَام» هر دو به معنای اقامت و قیام و جای قیام است.^{۱۰۱} «مقام» همچنین جای ایستادن و جای اقامت و اسم ظرف است. جای ایستادن، ایستادنگاه، موضع، اقامت، جای درنگ و نیز مسکن و خانه و منزل معنا می‌دهد. «مقام» به جا، محل، مکان، و موضع نیز اطلاق می‌شود.^{۱۰۲} فلذا «مقام محمود» به معنای جا و مکان پسندیده است. از معانی مهم «مقام» زمان اقامت است.^{۱۰۳}

مکان: در عربی اسم و جمع آن «امکنه» و «اماکن» است. به مفهوم جای و جایگاه و جای بودن استفاده می‌شود. صیغه اسم ظرف

است، مشتق از «کون»، که به معنای بودن است و مطلقاً جا را می‌رساند. از دیگر مترادفهای آن موضع بودن چیزی، موضع، جای باش، محل، و معان است. «مکان» در معنای گور هم به کار رفته است. یکی از ترکیبات مکان «مکان هندسی» است و آن شکلی است که جمیع نقاطش یک خاصیت مشخص داشته باشند و نقاط خارج از آن شکل فاقد این خاصیت باشند؛ و به عبارت دیگر، مجموع نقاطی را که همگی از یک ویژگی معلوم و مشخص بهره‌مند باشند «مکان هندسی» می‌گویند.^{۱۰۴} ضمناً «مکان» در مفاهیم دیگری به کار رفته است، چون: مسکن و منزل و خانه و مقام و منزلت و رتبه و جاه.^{۱۰۵} در توضیح «مکان»، در لغت‌نامه دهخدا، در ادامهٔ مبحث توضیحات نسبتاً مفصلی آمده است.

منزل: به معنای جای فرود آمدن و جایی که مسافران به جهت خواب و آرام در آن فرود آیند و خان و مَحَط و مرحله و جمع آن «منازل» است. کلمهٔ «منازل» به معنی خانه‌ها و مسکنها و مکانها ذکر شده است. همچنین اصطلاح نجومی است. به معنای مقامات و مدارج و مراتب و مراحل سلوک نیز ذکر شده است.^{۱۰۶} کلمهٔ «منزل» کنایه از عالم بالا و همچنین به معنای مقام الهی و مرتبت فنا در معشوق است. «منزل حزن» و «منزل خاکی» کنایه از دنیا و روزگار است. «منزل» همچنین مسافتی است که کاروانی به یک روز سپرد. همچنین مسافت بین دو استراحتگاه کاروان را گویند. «منزل» به معنای مقصد مسافر، هدف، سرای، خانه، مسکن و کاشانه، بودباش، مقام، اقامتگاه، و جای باش آمده است. شرعاً دون دار و فوق بیت است و اقل آن دو یا سه بیت است. همچنین به معنای مهمان‌خانه، خوردن‌گاه، چپرخانه، بریدخانه، مکان، محل، مقر، مستقر، قرارگاه، جایگاه، درجه، مرتبه، مرتبت، منزلت و پایه و مسافتی که قمر در شبانه‌روز از فلک بپیماید گفته شده است. به معنای هر یک از ۲۸ مرحله‌ای که ماه در مدت گردش به دور زمین آن را طی کند؛ در اصطلاح تصوف، مراحل سلوک که بعضی آنها را به هزار رسانده‌اند و خواجه‌عبدالله انصاری به صد منزل رسانده است. کلمهٔ «منزله» هم به معنای جای فرود آمدن، سرای،

(۱۰۴) همان، ذیل مکان.

(۱۰۵) همان‌جا.

(۱۰۶) همان، ذیل منزل.

خانه، دار، آبخور، مرتبه، رتبه، و حرمت آمده است.^{۱۰۷}
مَنْقَلَه: این کلمه نیز عربی و به معنای منزل و فرودآمدنگاه و مسافر است.^{۱۰۸}

موضع: اسم عربی است و جمع آن «مواضع». «موضع» به معنای جای، محل، موقع، مورد و به مفهوم مطلق جاست. جا، مکان، جایگاه. همچنین به معنای مورد، جانب، مقام، و موقع است. مهر و دوستی، موضعه. در نزد علمای صرف و نحو، ظرف مکان است.^{۱۰۹}

موقع: اسم عربی، به معنای جای و جایگاه افتادن. جمع آن «مواقع» است. به معنای جای افتادن باران و جای فرونشستن ستاره است. جای واقع شدن چیزی. محل وقوع. همچنین به معنای ارزش، اعتبار، اهمیت، مقام، و پایگاه به کار رفته است. محبت و دوستی. اتفاق و عارضه و انقلاب زمانه. هنگام و زمان و وقت. گاه. هنگام و زمان وقوع؛ و نیز به معنای لایق، سزاوار و شایسته به کار رفته است.^{۱۱۰}

بخش دوم: انواع خانه از لحاظ نوع مصالح

در این قسمت، لغاتی که در لغت‌نامه دهخدا بر انواع خانه از لحاظ مصالح دلالت می‌کنند ذکر می‌شوند. واضح است که در این بخش فقط لغاتی می‌آید که بر انواع خانه به لحاظ مصالح عمده به کار رفته در آنها دلالت دارند.

تاژ: خیمه، چادر، سایبان، خانه کرباسی.^{۱۱۱}

تالار: تختی یا خانه‌ای است که بر بالای چهار ستون یا بیشتر از چوب و تخته سازند. همچنین آمده است که معنای این کلمه عمارتی است که با فرو بردن چهار ستون بر چهار طرف صفا بر زمین و پوشاندن بالای آن با تخته و چوب می‌سازند. این کلمه به عبارتی به معنای اطاق چوبی است که بر بالای چهار ستون چوبی ساخته می‌شود، به این ترتیب که چهار ستون بزرگ در زمین فرو می‌کنند و وسط آن ستونها تخته می‌کوبند و فرش اتاق قرار می‌دهند و بالای ستونها را با تخته می‌پوشند و سقف اتاق می‌سازند. چنین اتاقی در شهرهای مرطوب ایران، مثل طبرستان و گیلان، برای خواب شب تابستان

۱۰۷ همان‌جا.

۱۰۸ همان، ذیل منقله.

۱۰۹ همان، ذیل موضع.

۱۱۰ همان، ذیل موقع.

۱۱۱ همان، ذیل تاژ.

استفاده می‌شود که هم بادگیر است و هم جانوران درنده را به آن راه نیست. در گذشته، در طبرستان، این کلمه را «ناپار» یا «نپار» می‌گفتند و ظاهراً اکنون «نقار» می‌گویند. همچنین در حاشیه برهان چاپ معین آمده است که کردی این کلمه «تالار» و گیلکی آن «تَلَر» است. عمارت عالی که ستون دارد و وسیع است. اتاق بسیار بزرگی که برای پذیرایی مهمان و غیر آن استفاده می‌شود. از دیگر معانی ذکر شده برای این کلمه «تالاب» و «آبگیر» است.^{۱۱۲}

تَوَاره: نشیمن یا خانه‌ای دیواری است که از نی و علف سازند. همچنین به معنای خانه‌ای است که نگهبانان باغ انگور در آن پناهنده می‌شوند و از نی یا علف ساخته می‌شود.^{۱۱۳}

چپر: خانه و دیواری است که از چوب و علف و نی می‌سازند. صورت دیگر این کلمه «کپر» است که به معنای خانه ساخته شده از چوب و علف است. اکنون نیز در تکلم «کپر» است. همچنین دیوار گونه‌ای است که از ترکه و خار و علف سازند. حائطی از خار یا سرشاخه‌های درهم. پرچین. همچنین این کلمه به معنای حلقه و دایره‌ای است که از مردم و حیوانات دیگر کشیده شده باشد و مجازاً به معنای حلقه هم آمده است. معنای دیگر این کلمه دیواری است از چوب و خاک، که در برابر قلعه برای تسخیر آن سازند و در پناه آن جنگ کنند. معنای دیگر این کلمه پوست‌پاره‌هایی است که بندبافان و نواربافان تار ابریشم و ریسمان را بر آن کشند و هر مرتبه که پود را بگذرانند آنها را بگردانند. این قسم بند و نوار را «چپر باف» گویند.^{۱۱۴}

خُص: از اسامی عربی و به معنای خانهٔ نبین. جمع آن «خصاص» و «خُصوص» و «أخصاص» است.^{۱۱۵}

خیمه: اسم عربی و به معنای هر خانهٔ مستدیر، خیم، و هر خانه‌ای که از چوبهای درخت ساخته شده باشد. همچنین به سه یا چهار چوب که گیاه بر آن اندازند و در گرمابه به سایه آن نشینند گویند. نیز به این معانی است: آلاچیق؛ چادر؛ خباء؛ تاژ؛ چتری؛ سراپرده، که از پارچه سازند برای نشستگاه و در سفر و حضر به کار برند؛ چادر و ستاده؛ منزلگاه قابل حمل و نقل، که از پارچه‌های کلفت

(۱۱۲) همان، ذیل تالار.
(۱۱۳) همان، ذیل تواره.
(۱۱۴) همان، ذیل چپر.
(۱۱۵) همان، ذیل خص.

مانند کرباس و کتان، می‌سازند و در صحرا و باغ جهت نشستن و در زیر سایه آن را به پا می‌کنند؛ خرگه؛ سیاه‌چادر. جمع این کلمه «خیمات»، «خیام»، «خیم»، «خیوم» است. «خیمه» همچنین کنایه از آسمان است.^{۱۱۶}

فَنزَر: عربی و به معنای خانه‌ای است که بر یک چوب سازند، که به درازای نزدیک شصت گز باشد، و برای طلایه و دیده‌بانی به کار می‌رفته است.^{۱۱۷}

کبس: در زبان عربی، به معنای خانه گلی آمده است و همچنین به معنای خاک است که برای انباشتن چاه و جوی به کار رود.^{۱۱۸}

کپر: در لغت مردم بلوچ، خانه‌ای است از نی و بوریا و مانند آن. خانه‌هایی است که اسکلت آنها از چوب خرماست و اطراف آنها با حصیر بسته می‌شود. نام خانه‌های حصیری که در فلاحیه خوزستان کنند، که گاه از منسوجی درست و گاه از شاخ و برگ درخت ساخته می‌شود. همچنین به معنای خانه نی‌ای، کومه، آلونک، و عریش است.^{۱۱۹}

کوخ: خانه‌ای باشد که آن را از چوب و نی و علف سازند. خانه خرپشته، که از چوب و علف و نی سازند. مخالف کاخ، که خانه عالی را گویند. «کوخ» در قاموس به معنی خانه‌ای آمده است که روزن نداشته باشد. جمع این کلمه به صورت «اکواخ»، «کوخان»، «کیخان»، «کوخه» آمده است. خانه نیین. در زبان کردی، این کلمه «کوخیک» است که مصغر «کوخ» است و معنای کلبه می‌دهد. در عربی، این کلمه به معنای کازه‌ای است از نی و کلک و مانند آن، که بی‌روزن است. این کلمه همچنین به معنای گیاهی است که از آن حصیر بافند و در خراسان خربزه آونگ کنند.^{۱۲۰}

کومه: به معنای خانه‌ای است که از چوب و علف سازند. معنای دیگر این کلمه رنگ است که این کلمه در این معنا به صورت «گونه» هم آمده است.^{۱۲۱}

۱۱۶ همان، ذیل خیمه.

۱۱۷ همان، ذیل فنزر.

۱۱۸ همان، ذیل کبس.

۱۱۹ همان، ذیل کپر.

۱۲۰ همان، ذیل کوخ.

۱۲۱ همان، ذیل کومه.

۱۲۲ همان، ذیل نی انبا.

نی انبا: خانه ساخته شده از نی.^{۱۲۲}

بخش سوم: انواع خانه از لحاظ اندازه و نوع استفاده

در این بخش، همان‌گونه که ذکر آن رفت، انواع خانه از لحاظ کمیت و اندازه و بزرگی و کوچکی به صورتی که در لغت‌نامه دهخدا ضبط شده است آورده می‌شود.

بروار/ برواره: این کلمه، که به صورتهای «پربار»، «پرباره»، «پربال»، «پرواره»، «فرواره»، «فرواز»، «فروال»، و «فرواله» در لغت‌نامه دهخدا آمده، به معنای خانه تابستانی است. لغت «بروار» در فرهنگ *آندراج* به معنای خانه تابستانی، که در آن گوسپند و غیره فربه کنند و آن را «فرواری» نیز گویند، آمده است. ذیل کلمه «فرواره» در *برهان* آمده است: «فروار که خانه تابستانی و بالاخانه چهاردر و بادگیر باشد». همچنین این کلمات به معنای بالاخانه و غرفه آمده‌اند. در توضیح کلمه «فروال» ذکر شده است که همان «فرواره» است و به معنای بالاخانه و خانه تابستانی است که اطراف آن گشاده باشد. همچنین این کلمه به معنای تاقچه بلند، حجره، رف، غرفه، محراب، و راهی غیرمتعارف از خانه که از آنجا آمد و شد کنند آمده است.^{۱۳۳}

بیت: برگرفته از زبان عربی و مصغر «بیت» و به معنای خانه کوچک است. احتمالاً از همان «بیتا»ی پهلوی گرفته شده است.^{۱۳۴}

توشمان: هم‌معنا با در خانه، کاخ، کوشه، کوشک، مُشکوی—همگی به معنای خانه امرا و سلاطین و قصر است. کلمه «توشمان» به ویژه به معنای کوشک و قصر آمده است. «توشمان» به معنای میان خانه نیز به کار رفته است.^{۱۳۵}

درخانه/ درب‌خانه: خانه سلاطین و امراست که در عرف هند «دربار» گویند. این کلمه در فرهنگ ناظم‌الاطباء به معنای دربار پادشاهی و سرای سلطنتی آمده است. این کلمه در دوره قاجاریه به معنای خانه شاه، دربار شاه، و دارالحکومه استفاده شده است. در یادداشتهای دهخدا، به معنای اداره دولتی و خانه امیری و رئیسی نسبت به زیردستان و چاکران آمده است.^{۱۳۶}

راغ: خانه و عمارت بیلاقی.^{۱۳۷}

(۱۲۳) همان، ذیل بروار، برواره، فروار، فرواره.

(۱۲۴) همان، ذیل بیت.

(۱۲۵) همان، ذیل توشمان.

(۱۲۶) همان، ذیل در خانه.

(۱۲۷) همان، ذیل راغ.

رواق: از زبان عربی اخذ شده و خانه‌ای است که به خرگاه ماند یا سایه‌بان؛ و به معنای خانه شبیه فسطاط (خیمه و خرگاه بزرگ) ذکر شده است. همچنین به معنای سقف مقدم خانه آمده است که به هندی به آن «چهچه» گویند. جمع این کلمه «اروقه»، «روق»، «رواقات» است. معانی دیگر این کلمه عبارت است از: پرده‌ای که از مقدم خانه از بالا تا زمین آویخته باشند؛ سرای پرده به یک عمود و خانه‌ای که بر یک ستون، که در وسط آن فرازند، قائم باشد. «رواق» به معنای پیشخانه و پیشگاه‌خانه و ایوانی که در مرتبه دوم سازند هم به کار می‌رود.^{۱۲۸}

شش خان / شش خانه: عمارتی که دارای شش درگاه باشد. خیمه مدور و گرد، که آن را «گنبدی» نیز گویند، و معرب آن «شش‌خانج» است و در این زمان چنین خیمه گنبدمانند را که یک ستون در میان دارد «چادرقلندری» خوانند.^{۱۲۹}

کاخ: همان کوشک باشد. منظر است و کوشک بلند، صرح، قصر، و عمارت بلند و عالی. همچنین به معنای اتاق، خانه، خانه‌های چند روی هم برافراشته، قصری که در بستان سازند، و اسپرلوس (خانه و سرای پادشاهان، کاخ، کوشک، قصر) آمده است. به معنای باران هم به کار رفته است. در زبان عربی، کازه‌ای است از نی و کلک و بدون روزن.^{۱۳۰}

کلبه: خانه کوچک و تنگ و تاریک. یا خانه محقر و بی‌برگ، چون کلبه درویش و کلبه خرابه. این کلمه به معنای حجره و دکان نیز به کار رفته است؛^{۱۳۱} و کلمات «کریج»، «کُریق» و «قُریق» معرب کلمه فارسی «کلبه» یا «کُربه» است. «کُربه» ظاهراً از پهلوی («کورپک»^{۱۳۲}) گرفته شده است. ارمنی این کلمه («کُریک» یا «کُریک») به معنای کارخانه و دکان و میخانه است. «کُلبک» یا «کُلیک» نیز، که صورتهای دیگر این کلمه‌اند، به معنای بالا و همچنین به معنای خانه کوچکی که برکنار کشته‌ها سازند از جهت محافظت از خرمن و باد باشد. «کریق» نیز کلمه‌ای معرب و اصلش در فارسی «کربه» است به معنای خانه کوچک، حانوت، حجره و دکان، متاع دکان، بقال و کریج.^{۱۳۳}

کوشک: بنای بلند را گویند و به عربی قصر است. این کلمه به

(۱۲۸) همان، ذیل رواق.

(۱۲۹) همان، ذیل شش خان و شش خانه.

(۱۳۰) همان، ذیل کاخ و اسپرلوس.

(۱۳۱) همان، ذیل کلبه.

132) kurpak

(۱۳۳) لغت‌نامه دهخدا، ذیل کریج و کریج و کریق و کرکب و کربه و کلبک و کلپک و کلبه.

معنای بارگاه و سرای عالی، بنای مرتفع و عالی، قصر، کاخ، گوشه و گوشک است و همچنین به معنای کلاه فرنگی، بالای بنا، اتاق تابستانی. در مفهوم قلعه، حصار، شهرپناه، برج، و قسمی ایوان که از قبه‌ای پوشیده است و اطراف آن باز است به کار رفته است.^{۱۳۴} مصغر این کلمه، «کوشکچه»، به معنای قصر کوچک است. پهلوی این کلمه همان «کوشک»^{۱۳۵} و کردی آن «کشک»^{۱۳۶} است. کوشک را از ریشه یونانی و لاتین دانسته‌اند که در اصل به صورتهای «پابلیو»^{۱۳۸} و «باپیون»^{۱۳۹} (لاتین) بوده است که به زبانهای دیگر و از جمله عربی (به شکل «جوسق») رفته است.^{۱۴۰}

کنام: آرامگاه و آشیانه آدمی و سایر حیوانات چرنده و پرنده و دد و دام و سباع و بهایم است و همچنین به معنای آسایشگاه آمده است.^{۱۴۱}

کهنی: خانه زمستانی.^{۱۴۲} مترادف این کلمه «گرم‌خانه» است که به معنای خانه‌ای است که در زیرزمین برای سکونت ایام سرما می‌سازند. این کلمه به معنای گلخانه و محل پرورش گل و گیاه در زمستان و همچنین به معنای آن جای از حمام که زیر آن خالی است و آتش می‌افروزند و حجره دواسازان، که در آن دارو می‌خشکانند، نیز هست.^{۱۴۳}

گداره: به معنای بالاخانه تابستانی آمده است و آن را «پردار» و «فردار» و «فرداره» نیز گویند؛^{۱۴۴} و همچنین ترکیب وصفی «خانه تابستانی» نیز به معنای بالا آمده است. در عربی مترادف این کلمه «مصیف» است.^{۱۴۵}

گریج / گریج: به معنای خانه کوچک و کومه، که از نی و علف سازند. همان‌طور که آمد، به معنای کلبه نیز به کار می‌رود. از معانی دیگر آن است: حفره، مغاک، چاله، کریش (حفره، گودال)، کریشک، کریشنک، کریسنک، پیرمنحنی که قوای آن فتور یافته باشد. صورتهای دیگر این کلمه «کریجه» و «گریج» و «کریچه» و «کریز» (خانه کوچک علفی، گوشه خانه) است.^{۱۴۶} کلمه‌های «گرچه» یا «گریچه»، که صورت دیگر کلمه «گریج» است، به معنای تالار یا خانه کوچک به کار رفته

(۱۳۴) همان، ذیل کوشک.

135) kushk

136) koshk

(۱۳۷) همان، ذیل کوشکچه.

138) pabilio

139) bapiyon

(۱۴۰) عربیان، واژه‌نامه ...، ص ۵۸.

(۱۴۱) لغت‌نامه دهخدا، ذیل کنام.

(۱۴۲) همان، ذیل کهنی.

(۱۴۳) همان، ذیل گرم‌خانه.

(۱۴۴) همان، ذیل گداره.

(۱۴۵) همان، ذیل خانه تابستانی و مصیف.

(۱۴۶) همان، ذیل کریج و کریز.

است. این کلمه‌ها به معنای نقب یا زیرزمین و چاه و زندان نیز استفاده شده است.^{۱۴۷} گریچ، نقب‌خانه، به معنای خانه و مسکن زیرزمین است و همچنین خانه‌ای که در زیرزمین سازند تا کسی بر آن واقف نباشد. کلمه «گریچ» در اوراق مانوی به پارتی «گریچگ» (گودال و چاه) به فارسی «گوریچ» و «گریچه» (چاه زندان و غیره) پهلوی «گریستغ» (غار، مغاره) است. این کلمه ضمناً در معانی تالارخانه، خانه کوچک، نقب، زیرزمین، چاه، زندان، کنج و گوشه و بیغوله به کار رفته است.^{۱۴۸}

ماهی: در عربی به معنای خانه خالی از هر چیز آمده است.^{۱۴۹}
مُبلَط: اسم عربی اخذشده در فارسی و به معنای خانه بلاط گسترده و خانه سنگفرش گسترده شده است.^{۱۵۰}

مخلقه: اسم عربی و به معنای خانه‌ای است که پرده نداشته باشد. خانه بی در و خیمه و پرده.^{۱۵۱}

مشتا: عربی و به معنای خانه زمستانی و مقابل آن مصیف و مربع است که به خانه تابستانی می‌گویند.^{۱۵۲}

مُشکو/ مشکوی: «مشکوی» یا «مشکو» به معنای بنتخانه و همچنین کنایه از خانه و حرم‌سرای پادشاهان و آرامگاه است و به معنای کوشک و بالاخانه هم آمده است، خواه کوچک خواه بزرگ. بعضی بالاخانه کوچک را «مشکو» گفته‌اند.^{۱۵۳}

مصیف: خانه تابستانی. جای تابستانی. جایی که تابستان در آن اقامت کنند. جمع کلمه «مصیف» «مصایف» و «مصائف» است.^{۱۵۴}

معهد: اسم عربی است و به منزلی گفته می‌شود که همیشه به وی بازگردند از هر کجا که رفته باشند.^{۱۵۵}

مُقَبَّب: اسم عربی به معنای خانه قبه‌دار.^{۱۵۶}

مقصوره: (۱) اسم دیگر عربی به معنای حجره کوچک و وثاق کوچک و خانه خرد و نیز سرای وسیع و دیوار به گرد کشیده است.^{۱۵۷}

(۲) به معنای سرای فراخ استوار بنا و همچنین خانه آراسته برای عروس، حجله، است.^{۱۵۸} کلمه «منصه» هم به همین معنا آمده است.^{۱۵۹}

منزلگاه: اسم مرکب به معنای کاروان‌سرا و جایی است که در آن مسافر منزل کند. علاوه بر این معنا، که بر نوع خاصی از مکان اقامت

(۱۴۷) همان، ذیل گریچه و گریچه و گریچ.

(۱۴۸) همان، ذیل گریچ.

(۱۴۹) همان، ذیل ماهی.

(۱۵۰) همان، ذیل مُبلَط.

(۱۵۱) همان، ذیل مخلقه.

(۱۵۲) همان، ذیل مشتى.

(۱۵۳) همان، ذیل مشکو و مشکوی.

(۱۵۴) همان، ذیل مصیف.

(۱۵۵) همان، ذیل معهد.

(۱۵۶) همان، ذیل مُقَبَّب.

(۱۵۷) همان، ذیل مقصوره.

(۱۵۸) همان‌جا.

(۱۵۹) همان، ذیل منصه.

اطلاق می‌شود، به معنای مألوف اقامتگاه، مسکن، ماوا، که در بخش اول ذکر شد، به کار می‌رود.^{۱۶۰}

بخش چهارم: فضاهای خانه

لغاتی که در بخشهای گذشته آمد به خانه به صورت اعم آن اطلاق شده است. در این بخش، برخی از لغاتی که به فضاهای خانه و سرای دلالت دارد همراه با مترادفها و معانی آنها ذکر می‌شود.

اصید: اخذ شده از زبان عربی و لغتی است در وصید که به معنای فضای خانه و صحن خانه است.^{۱۶۱}

اتاق: به معنای یک حجره از حجرات خانه است. این لفظ ترکی است و آن را با غین («اتاغ») و با طاء («اطاق») هم می‌نویسند. در اصل زبان فارسی، خانه را «سرا» و اتاق را «خانه» می‌گفتند. اکنون هم در بسیاری از لهجه‌های فارسی همین‌طور است. صاحب *آندراج* در ذیل «اتاق» و «اتاغ» آورده است: خانه و خیمه، حجره و یورد و خانه و شبستان و جایی که آدمی در آن آسایش کند و محلی که در آن رخت و سامان و اسباب خانه را می‌گذرانند. وثاق، مشکو، دورین، کریچه به همین معناست.^{۱۶۲} ملاحظه می‌شود که این کلمه در اصل ترکی به معنای خانه و خیمه بوده است؛ اما چون بر یک فضا (خیمه) اطلاق می‌شده، هنگامی که وارد فارسی شده است به یکی از فضاهای خانه اطلاق شده است. این کلمه هم‌اکنون در ابتدای نام فضاهای خانه برحسب عملکرد آنها قرار می‌گیرد و کاربری هر کدام را مشخص می‌کند؛ مانند اتاق پذیرایی، اتاق نشیمن، اتاق خواب.

اُفته: در عربی اسم و به معنای خانه در کوه و به معنای خانه سنگین و آشیانه مرغ آمده است. جمع این کلمه «اُفن» است.^{۱۶۳}

بهُو: به معنای صفه و ایوان و کوشک و بالاخانه است. همچنین به رواق و قصر و ایوان نشیمن و خانه مقدم و پیشگاه سرای اطلاق می‌شود.^{۱۶۴}

بیغوله (بیغله): به معنای گوشه خانه و کنجی از خانه است.^{۱۶۵}

چارطاق: اسم مرکب و اتاقی است که در بالای سراها بر چهار

(۱۶۰) همان، ذیل منزلگاه و منزلگه.

(۱۶۱) همان، ذیل اصید.

(۱۶۲) همان، ذیل اطاق.

(۱۶۳) همان، ذیل اُفته.

(۱۶۴) همان، ذیل بهُو.

(۱۶۵) همان، ذیل بیغوله و بیغله.

ستون بنا می‌کنند و همچنین طاقی که بر چهارپایه استوار باشد بی‌دیوار. این کلمه همچنین به معنای نوعی از خیمه چهارگوشه هم هست که در عراق «شروانی» و در هند «روائی» گویند و خیمه مطبخ و آشپزخانه نیز معنا می‌دهد.^{۱۶۶}

خَنَب (خَمب): به معنای اتاق و صفه است.^{۱۶۷}

درگاه: اسم مرکب فارسی از «در» + «گاه» (پسوند مکان) به معنای جایی از خانه که در در آنجا قرار دارد. مقابل پیشگاه. آستانه در و جلوی در و حضرت عتبه. معرب آن «درقاعه» باشد. در و باب. جای در. مدخل. جای در ورودی. مقابل در. مقابل صدر. مقابل پیشگاه. فرجه دیوار که در پس از آن نصب می‌شود. همچنین به معنای آستانه و مقابل خانه است. آستان. آستانه ملوک و سلاطین. پیشگاه کاخ. اصید. ایوان. جناب. حضرت. سده. عتبه. عرّاء. عری. فناء. قضا. کریاس. و صید. این کلمه همچنین به معنای دربار، قصر، کاخ، بارگاه و دربار و سرای پادشاهی و دیوان سلطنتی، درخانه، کاخ شاهی استفاده شده است. «درگاه» ضمناً به معنای پیشگاه، حضرت، مجلس، بارگاه، پیشگاه خانه بزرگان، خدمت، تکیه‌گاه، مزگت و محل عبادت است.^{۱۶۸}

درون‌خانه: به معنای خانه اندرونی، در مقابل بیرونی. این بخش از خانه خود به فضاهای دیگری تقسیم می‌شده است.^{۱۶۹}

ساحت: اسم عربی به معنای میان سرای. گشادگی میان سرایها. فراخنای سرای. فراخنای خانه. صحن خانه. حیاط. جمع آن «ساح» و «سوح» و «ساحات» است. فضای مکان و ناحیه. ساحت هر چیز. عرصه. میدان. ناحیه. محوطه. همچنین به معنای درگاه و پیش در و آستانه به کار می‌رفته است.^{۱۷۰}

(۱۶۶) همان، ذیل چارطاق.

سرسرا: محوطه‌ای که در مدخل سرای و مسقف است و گشادگی که در چند اتاق در راهروها بدان باز می‌شود، مانند سرسرای عمارت.^{۱۷۱}

(۱۶۷) همان، ذیل خنب.

(۱۶۸) همان، ذیل درگاه.

(۱۶۹) همان، ذیل درون خانه.

(۱۷۰) همان، ذیل ساحت.

(۱۷۱) همان، ذیل سرسرا.

صحن: اسم عربی است که به معنای میان سرای و ساحت آن به کار رفته است. قرّاء. صحن خانه. صحن سرای. باعة الدار. جمع آن «صحن» است. در این معانی نیز به کار رفته است: عرصه، فضا، میدان،

ساحت، قدح بزرگ.^{۱۷۳}

قاحه: (جمع آن: «قوح») گشادگی میان سرای.^{۱۷۳}

قاعه: گشادگی و گشادگی میان سرای.^{۱۷۴}

کُنه: به معنای سایبان، «پیچه»، یعنی پوشش بالای در خانه یا سایه بان بالای در و همچنین به معنای خانه خرد و اندرون خانه. همچنین «کُنه» به معنای پوشش هر چیز و پرده آن است؛ و نیز سرای و خانه را گویند.^{۱۷۵}

میهمان‌خانه: به معنای مهمان‌سرا و همچنین مسافرخانه و مضيف آمده است.^{۱۷۶}

نشیم: همان نشیمن است به معنای جا و مقام نشستن. توقفگاه، مخفف نشیمن، آشیانه، آرامگاه، «نشینه» مخفف آن است.^{۱۷۷}

نشیمن: به معنای جای مقام، جایگاه، قرارگاه، جای نشستن و اقامت، منزل، مسکن، وطن، خلوتخانه، آرامگاه، جای فرود آمدن و نشستن، آشیانه مرغان، کرسی و صندلی آمده است. شایان ذکر است که این کلمه اکنون به اتاقی از خانه که اعضای خانواده معمولاً در آن می‌نشینند اطلاق می‌شود.^{۱۷۸}

وُناق: در ترکی، به معنای خانه و حجره و سراست. این کلمه نیز در اصل به معنای خیمه و خرگاه بوده و همان است که ما امروزه «اتاق» می‌گوییم و می‌نویسیم و در ترکی استانبولی «اُدا» گویند.^{۱۷۹}

بخش پنجم: ترکیبهای ساخته شده با واژه «خانه»

یکی از نکات قابل تأمل در زبان فارسی، و احتمالاً در بسیاری از زبانهای دیگر دنیا، ساخته شدن ترکیبات متعدد با لغت «خانه» است. اگرچه آوردن همه مثالهای آن موجب اطاله کلام خواهد بود؛ به لحاظ اهمیت موضوع، چند نمونه در اینجا ذکر می‌شود:

- **خانه‌نشین:** آنکه در خانه نشیند.^{۱۸۰}

- **خانواده / خانه‌واده:** خاندان و تبار، اهل خانه.^{۱۸۱}

- **خانوار / خانه‌وار:** به جمعیت یک خانه.^{۱۸۲}

- **خانه و لانه:** خانه، منزلگاه، آشیانه و لانه.^{۱۸۳}

(۱۷۲) همان، ذیل صحن.

(۱۷۳) همان، ذیل قاحه.

(۱۷۴) همان، ذیل قاعه.

(۱۷۵) همان، ذیل کُنه و کُنه.

(۱۷۶) همان، ذیل میهمان‌خانه.

(۱۷۷) همان، ذیل نشیم.

(۱۷۸) همان، ذیل نشیمن.

(۱۷۹) همان، ذیل وناق.

(۱۸۰) همان، ذیل خانه‌نشین.

(۱۸۱) همان، ذیل خانواده.

(۱۸۲) همان، ذیل خانوار.

(۱۸۳) همان، ذیل خانه و لانه.

- خانه شش در: کنایه از دنیا به اعتبار شش جهت.^{۱۸۴}
- خانه فردا: عالم آخرت و سرای دیگر و عقبا.^{۱۸۵}
- خانه خدا: خداوند خانه، صاحب خانه، نمازگاه، مسجد.^{۱۸۶}
- خانه‌گاه: خانقاه، بقعه اهل صلاح و خیر و صوفیه.^{۱۸۷}
- نیم‌خانه: کنایه از گنبد است، طاق، نیم‌دایره.^{۱۸۸}
- چله‌خانه: خانه‌ای که مرتاضان ایام چله را در آن به سر برند.^{۱۸۹}
- مال‌خانه: خانه‌ای که مال و متاع در آن نهند.^{۱۹۰}
- فراغت‌خانه: خلوت خانه.^{۱۹۱}
- کتابخانه: خانه‌کتاب، جای نگهداری کتاب.^{۱۹۲}
- یتیم‌خانه: جای پرورش یتیمان، پرورشگاه.^{۱۹۳}

۵. چند نکته مهم، نتیجه‌گیری

تعدد و تنوع کلمات زبان فارسی برای نامیدن و اشاره به خانه و متعلقات آن خود مایه شگفتی است؛ و شگفت‌تر آنکه در زمان حاضر نه تنها بر این گنجینه ارزشمند چیزی اضافه نشده است، بلکه بسیاری از این کلمات بی‌استفاده مانده و فراموش شده است. این مجموعه لغات و لغات متعدد دیگری را که یا در لغت‌نامه‌ها نیامده‌اند و یا از نظر نگارنده دور مانده است می‌توان دلیل آن گرفت که زبان و فرهنگ ما توجه خاصی به این پدیده داشته است. در هر زبانی، تعدد لغات مربوط به هر پدیده‌ای نشانه اهمیت آن پدیده در آن زبان و فرهنگ و در ضمن غنای فرهنگی آن پدیده است. بعلاوه، هریک از کلماتی که به خانه اشاره می‌کنند به یک یا چند جنبه خاص آن اشاره دارند. توجه به همه جنبه‌ها تصویر نسبتاً کامل و روشنی از خانه در جامعه ما به دست می‌دهد. البته این بدان معنا نیست که در حال حاضر ما دارای خانه‌هایی با کیفیت فرهنگی مطلوبیم. این مجموعه تنها مبین این مطلب است که در فرهنگ ایرانی، مفهوم خانه تا چه حد گسترده و عمیق بوده است. نکته بسیار مهم دیگر اینکه در زبان فارسی، همچون زبان آلمانی،

(۱۸۴) همان، ذیل خانه شش در.

(۱۸۵) همان، ذیل خانه فردا.

(۱۸۶) همان، ذیل خانه خدا.

(۱۸۷) همان، ذیل خانه‌گاه.

(۱۸۸) همان، ذیل نیم‌خانه.

(۱۸۹) همان، ذیل چله‌خانه.

(۱۹۰) همان، ذیل مال‌خانه.

(۱۹۱) همان، ذیل فراغت‌خانه.

(۱۹۲) همان، ذیل کتابخانه.

(۱۹۳) همان، ذیل یتیم‌خانه.

خانه با ماندن (بقا)، مانیستن، مانیشیت، جای باش و بودن برابر است. لذا در این زبان نیز سکونت کردن عین بودن است. پس انسان با ساختن مسکن و اقامت در مسکن و خانه «هست» می‌شود. این اولین نکته در اهمیت خانه و والاتر بودن آن از سرپناهی موقت و ساده است. فراموش نکنیم که در فرهنگ ما، این مفهوم گسترده به اشکال دیگر و با ظرافتهای خاص خود به شدت تقویت و حمایت شده است.

خانه به یک معنا همان فضا-زمان است؛ زیرا با کلماتی چون مقام، مکان، موقع، جا، محل، و منزل هم‌معناست که این واژه‌ها در زبان فارسی مترادف و هم‌معنا با مفهوم فضا و زمان است.^{۱۹۴} خانه در واقع به نوعی مصداق کامل فضا و مقیاس اندازه‌گیری فضا است. اسمهای مرکب بسیار زیادی که با این واژه ساخته شده و اکنون نیز ساخته می‌شود خود دلیل محکمی بر این ادعاست: سربازخانه، گداخانه، گل‌خانه، مریض‌خانه، کتابخانه. ده‌ها و شاید صدها کلمه مشابه که در آنها لفظ «خانه» آمده است نشان از این امر دارد که چون انسان خانه را از اولین روزهای زندگی فضایی کامل و مرکز هستی می‌شناخته است آن را مقیاس اندازه‌گیری یا تصور فضایی گرفته است. اینکه در زبان فارسی، و احتمالاً در زبانهای دیگر دنیا، خانه مقیاس شمارش فضا و اشاره به آن است نکته‌ای بسیار جالب و تأمل‌برانگیز است؛^{۱۹۵} همان‌گونه که بی‌توجهی به این نکته مهم به نحوه ادراک و شناخت انسان امروز از فضا و چگونگی ارتباط متقابل او با محیط لطمه جبران‌ناپذیر وارد می‌کند؛ زیرا با اهمیتی که خانه در فرهنگ ما دارد، تبدیل مجدد خانه به سرپناه واپس‌گرایی فرهنگی است. این امر در توان بالقوه فرهنگی ما در ادراک و ارزیابی و تفسیر دیگر فضاها به شدت اثر می‌گذارد. آنچه امروزه در بین حرفه‌مندان معماری و شهرسازی با عنوان کج‌اندیشی و کج‌سلیقگی مردم در مواجهه با محیط مصنوع، به ویژه خانه، بروز کرده است، شاید مصداقی از این واپس‌گرایی فرهنگی باشد.

نکته بسیار مهم دیگر آن است که لغت «خانه» با جهان و دنیا و آرامگاه و گور نیز مترادف است. نتیجه اینکه خانه فقط فضایی مثل

(۱۹۴) نک: ناصر براتی، زبان، تفکر و فضا...، ص ۸۱-۹۱.

(۱۹۵) نک: براتی و دیگران، اجزاء و عناصر...

دیگر فضاها نیست؛ خانه جهان انسان یا نماینده تعبیر و تفسیر او از جهان است. پس الگوی کلی خانه در هر جامعه را می‌توان تبلور جهان‌بینی اعضای آن و انگاره ذهنی و فرهنگی آنان از جهان دانست. بدین ترتیب، خانه به نوعی تعبیر و تأویل و انگاره‌ای از جهان است. بنا بر این می‌توان خانه را در جوامعی چون ایران به درستی «نقش جهان» خواند. علت این امر به دوران کودکی باز می‌گردد: جهان کودک در سالهای نخستین زندگی او همان «خانه» است. این جهان کوچک بعدها به جهان خارج از خانه گره می‌خورد؛ ولی مفهوم عمیق خانه و احساسی که فرد از این مفهوم دارد تا پایان عمر با اوست؛ چنان‌که دوری از خانه، که روی دیگر آن دوری از زادگاه و کشور است، مانند آن است که کسی از دنیایش دور شده باشد. این تصور را می‌توان در تعبیر «خانه خراب شدن» هم یافت؛ زیرا «خانه خراب شدن» اشاره به تخریب مادی خانه کسی نیست (هرچند ممکن است شامل آن هم باشد)، بلکه بیشتر به این امر اشاره دارد که جهانی که فرد برای خود ساخته بوده و یا باید می‌ساخته از میان رفته است. این امر به‌ویژه درباره خانه‌های ایرانیان صادق است؛ زیرا در خانه ایرانی انسان متولد می‌شود، رشد می‌کند، می‌آموزد، عبادت می‌کند، ازدواج می‌کند، صاحب فرزند می‌شود، کار می‌کند، و می‌میرد؛ و حتی اکنون با وجود کوچک شدن خانه‌ها، بسیاری از آینهایی که به این وقایع مربوط است در خانه برگزار می‌شود.

«خانه» از کپر تا کاخ را شامل می‌شود و ماهیت همه آنهاست. بعلاوه، نهادهای پایه‌ای در جامعه انسانی با مفهوم خانه برابر است؛ و لذا «خانه» به معنای خانواده و خانوار و دودمان و قبیله نیز هست. بعلاوه «خانه» در معانی ده و شهر و وطن و کشور هم به کار می‌رود. این فراگیری مفهوم جای تأمل بیشتر دارد. این گستردگی از یک سو نوعی کل‌نگری به جهان را تداعی می‌کند. امری که در برنامه‌ریزیها و طراحیهای جزءنگر و کمی‌گرای امروز در ایران غایب است و از سوی دیگر نشان می‌دهد که الگوی کلی خانه، یعنی مهم‌ترین انگاره کلی، همراه با تغییرات بایسته، می‌باید همواره مدنظر برنامه‌ریزان و

طراحان باشد. این موضوع باز به عقاید هایدگر باز می‌گردد که معتقد است انسان در هر فضایی که قرار می‌گیرد احساس سکونت را با خود همراه دارد، زیرا انسان با سکونت است که زنده است. لذا بسط مفهوم و انگاره کلی مسکن تسری جهان و حیات انسان به کلیه فضاهای زیستی اوست. در معماری سنتی ایرانی، در ساخت فضاهایی غیر از خانه، مانند مسجد و مدرسه و بیمارستان و باغ، گویی در همه جا از الگوی کلی و بنیادین خانه استفاده شده است. این حرکت هدفمند به نوعی وحدت و انسجام نامرئی آرامش‌بخش و خوشایند منتهی شده بود. در شهرهای امروزمان، برعکس، جز پراکندگی و آشفتگی و کثرت ناشی از سردرگمی و سرگردانی و کج‌سلیقه‌گی فرهنگی، چیزی نمی‌توان یافت. این حالت همه جا را غریبه و تحمل‌ناپذیر کرده است.

اهمیت خانه برای انسان ما را به این نکته رهنمون می‌شود که انحطاط معنایی در خانه به نوعی به انحطاط حس انسان از فضا و از دست دادن حس زیبایی‌شناسی و اغتشاش در انگاره‌های ذهنی، که برخی آن را «زبان فضا» نامیده‌اند، می‌انجامد. درک و زبان فضایی انسان به واسطه نقشی که خانه از ابتدای تولد در زندگی انسان دارد، به شدت وابسته به چگونگی و چیستی این فضا است. هر چه خانه به کمال معنایی خود نزدیک‌تر باشد، درک و زبان فضایی آموخته شده از طریق آن کامل‌تر خواهد بود. برعکس، از فردی که در خانه‌ای ناقص و نامتناسب بزرگ شده باشد نمی‌توان توقع درک فضایی در مرتبه‌ای متعالی را داشت تا جایی که شاید بتوان فرد را دچار عارضه فلج ادراک فضایی دانست. مسلماً این امر در زندگی فردی و، به‌ویژه، اجتماعی انسانها و نیز در شکل‌گیری فضا اثر مستقیم خواهد داشت.

این بررسی نمونه‌ای است که از طریق آن می‌توان به اهمیت زبان در محیط آدمی پی‌برد. اگر روزی فرارسد که انسانها تصمیم به اصلاح پیوند خود با محیط بگیرند، می‌توانند بر زبان به منزله بنیانی مطمئن اتکا کنند. زبان بنیانی مرصوص برای ساختنی شایسته است - ساختنی که در آن به رابطه دوجانبه و فرهنگی انسان و محیط توجه شود ■

منابع:

- احمدی، بابک. ساختار و هرمنوتیک، (تهران، گام نو، ۱۳۸۰).
- اوشیدری، جهانگیر. *دانشنامه مزد یسنا*. (تهران، مرکز، ۱۳۸۱).
- براتی، ناصر و دیگران. *اجزاء و عناصر محیطی در زبان فارسی و مقایسه لغات نمونه در زبانهای فارسی، انگلیسی و فرانسه*. گزارش تحقیقاتی منتشر نشده، (مرکز مطالعات معماری و شهرسازی اسلامی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰).
- براتی، ناصر. «رابطه متقابل زبان و محیط: چالشی در مقابل تفکرات مدرنیزم در مطالعات محیطی»، پژوهش، (۱۳۸۰).
- ——. *زبان، تفکر و فضا: پیش درآمدهای برنگره‌های بعد از مدرنیسم به محیط زیست*، (سازمان شهرداریهای کشور، ۱۳۸۲).
- جهانگیری، نادر. *زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه* (مجموعه مقالات)، (تهران، آگه، ۱۳۷۸).
- خاتمی، محمود. *جهان در اندیشه هاییدگر*، (تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹).
- راپاپورت، امس. *منشأ فرهنگی مجتمعهای زیستی*، ترجمه راضیه رضا زاده، (جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۶۶).
- سیاسی، علی اکبر، «مقدمه»، *لغتنامه دهخدا*، (دانشگاه تهران، ۱۳۷۶).
- شوای، فرانسواز. *شهرسازی، تخیلات و واقعیات*؛ ترجمه سید محسن حبیبی، (دانشگاه تهران، ۱۳۷۵).
- عابدین درکوش، سعید. «نقش مسکن به عنوان یک نوع دارایی و امنیت اقتصادی برای خانوار ایرانی»، *معماری و شهرسازی*، (تهران، ش ۴۴-۴۵، ۱۳۷۷).
- عریان، سعید. *واژه‌نامه پهلوی- پازند (فرهنگی پهلوی)*، (تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۷).
- قیطوری، عامر. «زبان، نشانه و معنی»، *نامه فرهنگ*، ش ۴ (۱۳۷۸).
- *لغتنامه دهخدا (لوح فشرده)*، (دانشگاه تهران)، ویراست ۲.
- مرتضوی، شهرناز. *روانشناسی محیطی*، (دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۷).
- مک کواری، جان. *مارتین هاییدگر*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، (تهران، گروس، ۱۳۷۶).
- نوربرگ-شولتز، کریستیان. *هستی، فضا و معماری*، ترجمه محمدحسن حافظی، (کتابفروشی تهران، ۱۳۵۳).
- Barati, Nasser. "Holistic Reading into the Structure of the Built Environment: Case Study of Tehran", Unpublished Ph.D Thesis, (U.K., Heriot-Watt University, U.K, 1997).
- Levelt, Willem J.M. "Perspective Taking and Ellipsis in Spatial Description", (1996).
- Rapoport, Amos. *House Form and Culture*, (Prentice-Hall, Inc., 1969).